



نگاهی به کتاب

آخرین و خشور



بنگاه نشراتی شهنامه با چاپ دفتر شعر محترم سالار عزیزپور به نام "آخرین و خشور" بار دیگر دستاورد تازه اش را به خوانندگان پیشکش کرده است. این اثر ارزنده دارای سروده های عاشقانه و سیاسی نویسنده، پژوهشگر و اندیشمند نیست با بیشترین تلاشها در راه پالوده نگهداشتن زبان. نوشته های خوبی مانند "جستارها و نوشتارها"، "از زبان تا ادب پارسی"، "پژوهشی در گستره زبان و نقدی بر عوامل نا به سامانی آن در افغانستان"، "مطبوعات، آماج گفتگو"، "کارنامه شماری از شاعران معاصر"، "جایگاه نقد ادبی در ادبیات داستانی ما"، "نقدی بر روال تاریخ نویسی"، نشاندهنده آگاهی گسترده سالار عزیزپور در زمینه های گوناگون بررسیهای ادبی است.



افزون بر دریافت و پنداشت عمیقاً اجتماعی، موضعگیری سراینده این دفتر در برخی از شعرها چنان آشکار است که جایی برای تبصره نمیگذارد. "پیام رستخیز: به آزاده مرد اندیشه و عمل، زنده یاد مجید کلکانی"، شعری با یادداشت "در سوگ سخن سرای سخن - روستا باختری"، "شناسنامه: اهدا به نخستین آموزگارم: واصف باختری"، سوگسرودهای فراوان در سوگ چریکهای بینام یا نام آوران گمنام، و نیز شعرهایی به یاد دوستان شاعر مانند شبگیر پولادیان، لطیف ناظمی، زنده یاد قهار عاصی و برخی دیگر از بهترینهای این سفینه اند.

گزینه "آخرین و خشور" که در سرنامه چنین نشانی شده: "اهدای به نخستین آموزگارم، واصف باختری"، دربرگیرنده چندین گونه شعر به هواهای گوناگون است. از این میان "و ما فاتح می شویم" یادآور گرایش بیست و پنج سال پیش سالار عزیزپور به اندیشه های ژان پل سارتر، "میلاد مسیح" و "گامی تا ابدیت" نمایانگر جهانباوری شاعرانه و به همین گونه "مادر"، "جنگل سبز"، "عشق پیچان" و به ویژه شعر بلند "سوگنامه" رواننامه نسل اندوهزده یی است که گفتنی های خویش را پاره پاره اینجا و آنجا میتوانند یافت.

پیشگفتار فراگیر ولی فشرده در پیرامون جایگاه کنونی سالار عزیزپور به خامه شاعر نامور کشور، شبگیر پولادیان به جای خودش گواه است که در متن این اثر یکی از قدرشناسان نستوه زبان را مییابیم.

روپهمرفته، این کتاب میتواند تحفه خوبی باشد اگر کسی بخواهد آن را به دوستی بفرستد. البته با همه دقت و توجه، اندک نادرستیهای تائیدی در "آخرین و خشور" راه یافته اند.

و اینهم پارچه بی از همین گزینه:

پیام رستخیز

تو آن روزی که می رفتی
گل فریاد یارانت
تمام خانه را پرکرد
در آن شبها
که خون تاک میجوشید
صدایت تا عروج کهکشان پیچید
صدایت آذرخش و روشنایی بود

تو آن روزی که می رفتی
گل فریادت یادت
تمام خانه را پر کرد

سمند تند رهوارت

پیام رستخیز را
به گوش اختران می گفت
تو آن روزی که می رفتی